

د حقیقت استحقاقی میباشد **پت** ابلهی کور و زروشن
شمع کافوری لندی زود باشد کوشش روغن نمند
در چراغ بیخی از روزی ناصح گفت ای پادشاه که
روی زمین مصلحت آن می بینم که چنین کار را
کفاف بشمارتی چرا در نماند و تقصیر اسراف نماند اما
انچه اشارت فرمودی از منع و زجر مناسب سیرت
ارباب همت نیت کسی را بلطف امیدوار کرد
و بارش بنویسدی بسته کردن **پت** بروی خود
طلاع باز نشان کرد چو باز شد بدشتی فراز نشان کرد
کس ز نیند که تشنگان چار نه بلب آب شور کرد آینه
هر کجا چشم بود شیرین مردم و مرغ و مور کرد آینه

حکایت یکی از پادشاهان پیشین در غایت مملکت
کردی و لشکر را بسختی داشتی لاجرم چون دشمنان
روی نمود همه پشت دادند و فرود آمدند کج از سپاهی
در بیخ در بیخ آیدش دست بردن به بیخ یکی از آنان که غنچه
کردند بانفس دوست بود ملامت کردم و کفتم که دوست
و ناسپاس و منفله و حق ناشناس که باندک بیخیال
از محض نوم قدیم بر کردند و حقوق خدمت قدیم در سالیان در
گفت اگر بگویم معذور داری که اسبم چو بود و فلان کبر
و سلطان که با سپاهیان با او بجان جو اندر می توانست که
پت زنده مرد سپاهی را بکشد و کوشش زنده می سپه
در عالم حکایت یکی از روزی که مغزول کلمه در ویشان